

۱-۱. تصویر کلان اقتصادی- اجتماعی کشور

نویسنده در مقدمه ۸۴ صفحه‌ای خود شرایط توسعه‌یافتگی کشورهای صنعتی را مطالعه و بررسی کرده است. چگونگی تکامل علم اقتصاد موضوع مهمی است که وی به آن پرداخته و بررسی انتقادی از هفت برنامه پنجساله توسعه اقتصادی ایران مطلب پایانی مقدمه کتاب است.

عظیمی تفاوت یک جامعه سنتی با یک جامعه مدرن را بررسی می‌کند و سپس با تقسیم‌بندی جوامع امروز به توسعه‌یافته یا صنعتی و در حال توسعه و گذر، استدلال می‌کند که برای حل مشکل فقر انتقال از جامعه سنتی به مدرن یک امر ضروری است.

۱-۱-۱. علم اقتصاد

به نظر نویسنده، نطفه‌های اولیه این علم در درون رنسانس بسته شد، ولی تنها در قرن ۱۸ بود که با تلاش آدام اسمیت و دیگر اقتصاددانان کلاسیک به عنوان یک علم مورد قبول عموم قرار گرفت. محور مطالعه اسمیت بر افزایش تولید قرار گرفت و انگیزه فردی اشخاص، رکن اصلی بازار رقابت کامل واقع شد که این دو اقتصاد را به طرف اشتغال کامل هدایت می‌کنند.

عظیمی با دید انتقادی به نفع شخصی نگاه کرده این مسئله را مطرح می‌کند که نفع شخصی ثروتمندتر شدن جامعه را در پی خواهد داشت؛ اما به قیمت فقیر ماندن بیشتر مردم و به قوت خود باقی ماندن بحرانهای اقتصادی جوامع سرمایه‌داری. سپس وی این جمله را نیز اضافه می‌کند که تعادل خرد الزاماً تعادل کلان را در پی نخواهد داشت.

در پایان مقدمه، تغییر نگرش مربوط به تخصیص منابع پولی و صرف این منابع در جهت توسعه و پرهیز از مصارف غیر توسعه‌ای آن و همچنین تصحیح قیمت‌های نسبی و جلوگیری از پرداختهای یارانه‌ای غیر ضروری، مطالبی است که نویسنده به آن پرداخته است.

۱-۱-۲. ساختار نامناسب تولید، مشکل اساسی دوم

وابستگی صنایع کشور به کشورهای پیشرفته صنعتی، یکی از مهم‌ترین این مشکلاتها قلمداد می‌شود که وی راه حل را با ارائه خطوط کلی راهبرد توسعه از قرار زیر نام

می‌برد: جذب و به کارگیری نیروی انسانی متخصص، کیفیت نظام آموزشی، اصلاح ساختار دولتی، کاهش حجم نقدینگی، کنترل نرخ جمعیت و

۱-۱-۳. نقدینگی

به نظر وی نقدینگی به سه دلیل عمده در دست عده‌ای خاص متمرکز شده است: فعالیت بخش نفت در اقتصاد کشور، عملکرد بودجه‌ای دولت و سیاستهای بانکی کشور. بر اساس محاسبه وی بین سالهای ۱۳۳۸-۱۳۶۶ حجم نقدینگی از ۵۱/۶ میلیارد دلار به ۱۱۰۰۰ میلیارد ریال، حدود ۲۲۰ برابر، افزایش یافته است. وی علت عدم بروز تورم حاد بالقوه در کشور را عدم ثابت بودن پول در گردش تفسیر می‌کند و می‌افزاید در صورتی که این متغیر ثابت می‌ماند، بایستی حدود ۴۰ برابر افزایش تورم را تجربه می‌کردیم؛ در صورتی که در عمل نرخ تورم در حد ۱۴ برابر باقی ماند.

۱-۱-۴. عدم وجود راهبرد توسعه

از دیدگاه نویسنده راهبرد توسعه، محوری‌ترین عنصر یک الگوی اقتصادی است. وی ضمن اشاره به اختلاف نظر در مورد برنامه‌ریزی در راهبرد توسعه کشور در دهه ۱۳۶۰ بین سیاستگذاران به طرح نظریه کلاسیک می‌پردازد. مطابق اقتصاد کلاسیک، تعادل اقتصادی فقط در شرایط تکیه بر سازوکار بازار و دست نامرئی قابل حصول است. مطابق این طرز فکر، راهبرد توسعه باید در قالب کلی کارکرد «نظام بازار آزاد» طرح‌ریزی شود که به اشتغال کامل و تعادل مالی و ارزی دست یافت.

۱-۲. توزیع درآمد، فقر و محرومیت

عظیمی مطالعه و بررسی موضوع فقر و محرومیت را یکی از مسائل پیچیده اقتصادی می‌داند و بیان می‌کند که پایین بودن تولید سرانه و عدم توزیع عادلانه آن، به عنوان دو عامل اصلی فقر در تمام مطالعات کلان اقتصادی تأکید شده است. وی تولید با ابزارهای ما قبل دوران انقلاب صنعتی را عامل اصلی پایین بودن تولید در کشورهای جهان سوم می‌داند و حجم فقر و محرومیت در ایران را در سال ۱۳۶۷، حدود سه میلیون خانوار (۱۵ میلیون نفر) برآورد می‌کند.

۳-۱. بودجه و سیاستگذاری اقتصادی

نقش و جایگاه دولت در اقتصاد مهم‌ترین بخش نظری این قسمت است. نویسنده در ابتدا به این نکته اشاره می‌کند که برای درک بهتر نقش و جایگاه دولت باید به مبحث سازماندهی و مدیریت اقتصادی در علم اقتصاد و به ویژه شاخه اقتصاد و توسعه رجوع کرد. وی تأکید می‌کند که دخالت یا عدم دخالت دولت یک بحث صرفاً ارزشی نیست بلکه دقیقاً یک بحث علمی و فنی است. از دیدگاه مکتب کلاسیک که نقش دولت به حمایت و حفاظت از بازار رقابت کامل محدود می‌شود، حجم بودجه دولت محدود است و به سیاستگذاری اقتصادی نیز بهای کمی داده می‌شود؛ در صورتی که در اقتصادهای کینزی، دولت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و وظیفه دولت تنها حمایت از نظام بازار رقابت کامل نیست و مدیریت اقتصادی از اهمیت خاصی برخوردار است و دولت در سیاستگذاری اقتصادی فعال است؛ بنابراین، در این وضعیت حجم بودجه رابطه تنگاتنگی با نسبت سیاستهای اقتصادی دارد. وی سپس واقعیت‌های بودجه ایران را بررسی می‌کند و حجم آن را خیلی بالا می‌داند که از ۳۱۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۰ به ۴۰۰۰ میلیارد ریال در سالهای ۱۳۶۴-۱۳۶۵ افزایش یافته است. وی اعتقاد دارد که با وجود حجم بسیار بالای بودجه، ولی بر خلاف افزایش زیاد بودجه، در کل به قیمت‌های خارجی، بودجه به صورت سرانه در حقیقت نسبت به سالهای ۵۰ و ۵۱ (به قیمت‌های ثابت) برگشته است.

۴-۱. بخش کشاورزی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نویسنده قبل از هر چیز به انتقاد از تولید سنتی در بخش کشاورزی می‌پردازد و استدلال می‌کند که برای حل این معضل در هر تصمیم‌گیری برای تغییر بافت تولید و بافت مالکیت باید واحدهای کشاورزی مورد توجه قرار گیرد که با استفاده مطلوب از فناوری پیشرفته بتواند در جهت اهداف کلان توسعه اقتصادی کشور هدایت شوند.

۴-۱-۱. انباشت سرمایه

نویسنده انباشت سرمایه را یکی از مشکلات اقتصادی کشورهای جهان سوم اعلام کرده و رابطه آن را در بخش کشاورزی ایران بررسی کرده است. وی حجم بزرگ بخش

خدمات در مقابل بخش کالایی با توجه به اینکه بخش خدمات توان صادراتی نیز ندارد، به عنوان بزرگ‌ترین عامل منفی در انباشت سرمایه به حساب می‌آورد. وی معتقد است اگر پس‌انداز پولی فراوانی هم در این بخش وجود داشته باشد، به علت وجود محدودیتهای غیرپولی این بخش، به خصوص کمبود کالاهای سرمایه‌ای، قادر نخواهیم بود که این پس‌اندازها را به انباشت و سرمایه‌گذاری واقعی تبدیل کنیم.

۱-۵. بخش صنعت

عظیمی در ابتدا تاریخچه صنعت و مشکلات آن را از دوره قبل از انقلاب مشروطه تا ۱۳۴۵ بررسی می‌کند و سپس، تحولات صنعت در ۱۵ سال ۴۲-۵۷ (قبل از انقلاب) متمرکز می‌شود. این دوره دارای دو ویژگی مخصوص به خود است: نخست، یک ثبات سیاسی کم‌نظیری در قرن اخیر ایران در آن غالب بوده است و دوم، یک الگوی مشخصی در چارچوب نظام سیاسی-اقتصادی خاصی در آن به مرحله اجرا درآمده است. نویسنده مبانی این الگو را چنین ترسیم می‌کند:

۱. این الگو پذیرفته بود که اکثر قشرهای جامعه از فرهنگ توسعه برخوردار نیستند، پس تحول باید از بالا و بدون تکیه بر مشارکت مردم صورت گیرد؛
۲. عوامل تعیین‌کننده توسعه عوامل مادی هستند و بخشهایی باید قطبهای توسعه قرار گیرند و سایر بخشها را به دنبال خود بکشند؛

۳. الگوی فوق توسعه را اساساً به معنای صاحب صنعت شدن جامعه تفسیر می‌کند. نویسنده سپس به نقد الگوی توسعه قبل از انقلاب پرداخته و این سؤال را مطرح می‌کند که اگر انقلاب نمی‌شد، آیا این راهبرد سرانجام به پیروزی می‌رسید و می‌توانست به هدف نهایی خود که همان صنعتی شدن ایران بود برسد؟ وی سپس با توجه به مشکلات درونی توسعه به این سؤال پاسخ می‌دهد.

وی در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که حتی اگر انقلاب به وقوع نمی‌پیوست، عملاً این راهبرد با افزایش وابستگی به خارج، رکود بخش کشاورزی، اختلاف طبقاتی، زیاد شدن فاصله شهر و روستا و سرانجام، با کند شدن نرخ رشد مواجه می‌شد.